شبهات

شبهه شناسی ◆ گفتمان سازی و پاسخ گویی

ماهنامه ویژه پویش مطالعاتی دانشجویان و طلاب جوان
مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)
شماره پنجاه و سه/ آبان ماه ۱۴۰۵

۵۳

گزارشی ناقص ◆ مذاکره ◆ عجب صبری خدا دارد ◆ طعم چای زعفرانی ◆ اعدام فقر یا فقیر
◆ دو جریان، یک انتخاب ◆ برای خوب زیستن ◆ لاک شیطان

گزارشی ناقص

اگر دیروز در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ بهانه به دست آمریکا نمی دادیم شاهد این همه دشمنی با کشورمان نبودیم و اگر امروز هم قدری کوتاه می‌آمدیم به کشور ما حمله نمی‌شد؟

روز سیزده آبان به عنوان روز ملی مبارزه با استکبار در تقویم کشور ما نام گذاری شده و یادآور تسخیر لانه جاسوسی در این روز در سال ۱۳۵۸ است. حرکتی که در پی دخالت ها و توطئه‌های آمریکا و با هدف مقابله با کانون اجرایی کودتای احتمالی صورت گرفت.

اما سالهاست که برخی افراد و جریان‌های سیاسی روایت دیگری از این رویداد ارائه می‌دهند و ۱۳ آبان و بالارفتن از دیوار سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸ را دلیل دشمنی آمریکا با ما قلمداد کرده و کشور ما را در جای متهم نشانده و عامل تحریک و مقصر دشمنی آمریکا با ما قلمداد می‌کنند.

چنین روایتی با تقطیع تاریخ و برداشت گزینشی، پیشینه و ریشه‌های این رویداد و دشمنی دیرینه آمریکا با کشور ما را نادیده گرفته و ماجرا را از میانه آن روایت می‌کند.

۱۳ آبان آغاز دشمنی آمریکا با ما نبود، این آمریکا بود که دشمنی با کشور ما را وقتی خبری از انقلاب و جمهوری اسلامی نبود، با کودتا علیه دولت مردمی دکتر مصدق آغاز کرده بود. دولتی که تنها خواستار تثبیت حق ملی در قضیه نفت بود، اما برای آمریکایی‌ها حتی این مقدار از استقلال هم پذیرفتنی نبود.

پس از انقلاب اسلامی نیز تنها به دلیل اینکه خواستار احیای استقلال و عزت پایمال شده خود بودیم و خارج از اراده و خواست آنها به دنبال پیشرفت بودیم، تا امروز با حجم گسترده‌ای از دشمنی و توطئه از جنگ سخت و تحمیل جنگ هشت ساله و جنگ نیمه سخت و تحریم و فشار اقتصادی و جنگ نرم و جنگ شناختی و ترکیبی مواجه شدیم.

امام شهیدمان در پاسخ به این خط فکری فرمودند: «بعضی خیال می‌کنند دشمنی‌هایی که با ما می‌شود به‌خاطر این است که ما ستیزه‌گری کرده‌ایم؛ ما دائماً انگشت در چشم اینها کرده‌ایم، [لذا] اینها از این جهت با ما دشمنی می‌کنند؛ نه، این هم خیال غلطی است، تصور غلطی است... ما شروع نکردیم، آنها شروع کردند؛ آنها از همان اول شروع کردند: با بدگویی، با تحریم، با طلبکاری، با پناه‌دادن به دشمن ملّت ایران؛ شروع‌کننده آنها بودند... قضیّه این نیست... انگیزه‌های دیگری وجود دارد؛ مسائل دیگری پشت پرده است.» (بیانات در دیدار مسئولان نظام؛ ۱۳۹۵/۳/۲۵)

تحریف واقعیت و روایت از میانه آن از سوی این افراد و جریان به همین جا ختم نمی‌شود. اگر روزی برای نشان‌دادن دشمنی و توطئه‌های آمریکا باید به دنبال مدرک و سند بودیم و باز عده‌ای ما را محکوم می‌کردند که شما از دیوار سفارت بالارفتید و دشمنی کردید، امروز با وجود نمایش چهره بی پرده و بی روتوش استکبار توسط ترامپ و دوبار حمله به کشور ما در میانه مذاکرات و نقض مکرر توافقنامه اسلام آباد از سوی آمریکا، باز عده‌ای اصرار دارند چشم خود را بر واقعیت ببندند و معتقدند ما نباید کاری می‌کردیم که آمریکا به ما حمله کند! اینان نمی‌گویند که کشور ما چه کاری را باید انجام می‌داد که نداد؟ این عده گویی حافظ منافع آمریکا هستند که در نگاه آنها همواره کشور ما متهم به جنگ طلبی و عامل تهدید بوده و همیشه ما متهمیم که کاری کرده‌ایم که دشمنی آمریکا را به دنبال داشته است.

چرا این افراد و جریان‌ها یکبار به خوی استکباری و سلطه‌جویانه آمریکا که ریشه اصلی همه این مشکلات است، اشاره نمی‌کنند. از کنار نقض آشکار قوانین بین‌المللی توسط آمریکا و ترور رهبر شهید و مسئولان ارشد و فرماندهان رشید و نوگلان معصوم میناب و هدف قراردادن ناوشکن دنا و استفاده از بمب های ممنوعه در لامرد و هدف قراردادن عروسی و شهادت هموطنان ما به راحتی می‌گذرند، گویی اتفاقی نیفتاده و برای ما که در حال دفاع از خود هستیم و با تهدید به بمباران تأسیسات هسته‌ای از سوی آمریکا مواجهیم، نسخه صلح شرافتمندانه، تن دادن به هر توافقی برای حفظ بقا و عقب‌نشینی تاکتیکی و ... می‌دهند که معنایی جز تسلیم در برابر دشمن ندارد. براستی این حجم از وادادگی و ذلت نوبر است و از ساحت ملتی که به تعبیر امام شهیدمان: «درسهای اسلامی و شیعی خودش را خوب بلد است.» دور است.







خانه



پرسش: آیا اسلام مذاکره با غیرمسلمانان را ممنوع کرده است وگرنه، مهم‌ترین شرط مشروعیت آن چیست؟

پاسخ: خیر، اسلام اصل مذاکره را ممنوع نکرده است، اما مشروعیت آن مشروط به شرایطی است که مهم‌ترینِ آن‌ها «زیان‌نداشتن برای جامعه اسلامی» است. مذاکره‌ای مفید و مورد تأیید است که به ضرر مردم و کشور نینجامد. اگر دشمن یک، دو یا چند بار در وسط مذاکره به ما حمله کند، تفاهم‌نامه را پاره کند و صریحاً اعلام کند که با اصل نظام، دین، یکپارچگی و قدرت ما مخالف است، در این صورت مذاکره دیگر فریبی بیش نیست؛ چنین مذاکره‌ای نه‌تنها فایده‌ای ندارد، بلکه ضرر هم دارد.

مذاکره از منظر قرآن و روایات اسلامی نه‌تنها ممنوع نیست، بلکه ابزاری عقلانی، مشروع و در برخی موارد ضروری برای تأمین مصالح امت اسلامی است. اصل اولیه در اسلام، صلح و آرامش است؛ چنان‌که قرآن به پیامبر دستور می‌دهد اگر کافران به صلح تمایل نشان دادند، تو نیز به صلح متمایل شو و بر خدا توکل کن (انفال، ۶۱). سیره پیامبر ﷺ در صلح حدیبیه و پیمان با یهود مدینه، و همچنین ترجیح صلح بر جنگ از سوی امیرمؤمنان علیه‌السلام در شرایط مناسب، نشان‌دهنده جایگاه مشروع مذاکره در منطق اسلام است.

با این حال، این مشروعیت مشروط به رعایت ضوابطی است؛ از جمله: خواهان صلح واقعی بودن طرف مقابل، پایبندی به عهد و پرهیز از پیمان‌شکنی، عدم حمایت از توطئه‌گران و گروه‌های معاند، حفظ عزت و استقلال مسلمانان، نفی سلطه کافران بر مؤمنان، پرهیز از اعتماد کامل به دشمن، اجتناب از اظهار محبت و وابستگی نسبت به دشمن، و ممنوعیت سازش و تسلیم در برابر زورگویی. قرآن با قاعده «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء، ۱۴۱) هر توافقی را که موجب سلطه کافران بر مؤمنان شود باطل می‌داند. همچنین امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «وَجَدْتُ الْمُسَالَمَةَ مَا لَمْ يَكُنْ وَهْنٌ فِي الْإِسْلَامِ أَنْجَعَ مِنَ الْقِتَالِ»؛ یعنی صلح را تا زمانی که مایه وهن اسلام نباشد، کارسازتر از جنگ یافته‌ام.

مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین شرط مشروعیت مذاکره، «زیان‌نداشتن برای مردم و کشور» است. مذاکره‌ای مفید و مورد تأیید اسلام است که منافع جامعه اسلامی را تأمین کند و از هرگونه ضرر مادی، معنوی، امنیتی و عزتی به مسلمانان جلوگیری نماید. اگر مذاکره به از دست رفتن سرمایه‌های ملی، تضعیف اقتدار کشور، ناامنی، وابستگی سیاسی یا وهن دین و امت اسلامی بینجامد، فاقد مشروعیت شرعی و عقلی است. قرآن کریم با قاعده «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» هر توافقی را که زمینه سلطه کافران بر مؤمنان را فراهم کند باطل می‌داند. امام علی علیه‌السلام نیز صلح را تنها تا زمانی کارساز می‌داند که «مایه وهن اسلام» نباشد. بنابراین معیار سنجش هر مذاکره، نتیجه آن است: اگر نتیجه، عزت، امنیت و منافع جامعه اسلامی باشد، مذاکره مشروع و مفید است؛ اما اگر نتیجه، ذلت، خسارت و تضعیف امت باشد، مذاکره مردود است.

چنین دشمنی نه خواهان صلح واقعی است، نه به عهد پایبند است، نه از توطئه علیه مسلمانان دست برمی‌دارد و نه عزت و استقلال ما را محترم می‌شمارد. تجربه تکرارشونده عهدشکنی و حمله در وسط مذاکره نشان می‌دهد که ادامه گفت‌وگو نه‌تنها فایده‌ای ندارد، بلکه ضرر هم دارد؛ زیرا دشمن از مذاکره برای تجدید قوا، فریب افکار عمومی، القای ضعف به جبهه مقاومت و تحمیل خواسته‌های جدید استفاده می‌کند. در چنین شرایطی، مذاکره مصداق بارز «وهن اسلام» و «ضرر برای جامعه اسلامی» است و ادامه آن فاقد توجیه شرعی و عقلی خواهد بود. قرآن نیز می‌فرماید: یعنی هرگاه نشانه‌های خیانت و پیمان‌شکنی دشمن آشکار شد، پیمان با او را عادلانه لغو کن. (انفال، ۵۸)؛ پیامبر اکرم ﷺ نیز فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُلْدَغُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ»؛ مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود. بنابراین وقتی دشمن بارها عهدشکنی و خصومت خود را ثابت کرده است، تکرار مذاکره نه عقلانی است و نه مشروع؛ زیرا نتیجه آن جز ضرر و ذلت برای جامعه اسلامی نخواهد بود.

اسلام اصل مذاکره را ممنوع نکرده است، اما مشروعیت آن مشروط به شرایطی است که مهم‌ترینِ آن‌ها «زیان‌نداشتن برای جامعه اسلامی» است. مذاکره‌ای مفید و مورد تأیید است که به ضرر مردم و کشور نینجامد. اگر دشمن یک، دو یا چند بار در وسط مذاکره به ما حمله کند، تفاهم‌نامه را پاره کند و صریحاً اعلام کند که با اصل نظام، دین، یکپارچگی و قدرت ما مخالف است، در این صورت مذاکره دیگر فریبی بیش نیست.

در مجموع، مذاکره در اسلام ابزاری برای تأمین مصالح امت اسلامی است، نه هدفی مقدس که به هر قیمتی پذیرفته شود. ملاک نهایی در پذیرش، استمرار یا توقف مذاکره، میزان تحقق شرایط یادشده به‌ویژه شرط زیان‌نداشتن است. هرگاه شواهد معتبر بر عهدشکنی مکرر، حمله در وسط مذاکره و دشمنی آشکار با اصل نظام و دین دلالت کند، ادامه مذاکره فاقد توجیه شرعی و عقلی خواهد بود؛ زیرا اساس مشروعیت مذاکره، وجود اعتماد عقلایی به امکان تحقق صلح عادلانه و پایبندی متقابل به تعهدات است.

عجب صبری خدا دارد

پرسش: چرا ظالمانی مانند ترامپ هر روز تهدید و تحریم و جنگ به راه می‌اندازند، اما نابود نمی‌شوند؟ اگر خدا عادل و قادر مطلق است، چرا او را به سزای اعمالش نمی‌رساند؟ این دغدغه‌ای است که از رنج مردم برمی‌آید و جوان را تا لبه تردید می‌برد.

پاسخ: برای پاسخ باید از نقطه‌ای آغاز کنیم که کمتر دیده می‌شود: چرا خداوند جهانی آفریده که ظالم بتواند ظلم کند؟ ریشه در اصالت اختیار انسان است. خدا انسان را با اراده آزاد آفرید تا در کوره امتحان دنیوی رشد کند. در قرآن، هنگامی که آفرینش انسان با تعبیر «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» مطرح می‌شود، فرشتگان می‌پرسند «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (بقره:۳۰) و پروردگار پاسخ می‌دهد «إِنِّي أَعْلَمُ مَالَا تَعْلَمُونَ». خدا در علم ازلی می‌دانست که در کنار طاغوت‌ها، انسان‌های والایی تربیت می‌شوند که یک لحظه ایستادگی‌شان بر تمام تاریکی‌ها برتری دارد. اگر خدا در هر جرمی با مداخله مستقیم دست ستمگر را فلج کند یا مسیر طبیعی علل را دگرگون سازد، بستر اختیار از میان می‌رود و انسان‌ها مسلوب‌الاراده می‌شوند. آنگاه تمایز نیکوکار و بدکار بی‌معنا می‌شود و عرصه عمل اختیاری که پایه پاداش و کیفر است فرو می‌ریزد. این آزادی پیامدهایی دارد؛ گروهی حق را برمی‌گزینند و گروهی به طغیان و ظلم گام می‌نهند. ریشه جنایت‌های تاریخ در همین اراده‌های کج‌رو است، نه در مشیت ایجابی پروردگار.

دنیا بستر کاشت بذر اعمال و سرای امتحان است و بهشت و دوزخ، خانه برداشت ثمرات و تحقق عدالت تام الهی‌اند؛ بنابراین اشتباه است اگر انتظار داشته باشیم دادگاه نهایی در همین جهان گذرا برپا شود. هرچند ظلم بازتاب‌هایی در همین عالم دارد و ستمکار بخشی از پیامد اعمال خود را پیش از مرگ لمس می‌کند، اما ظرف محدود این جهان گنجایش پاداش کامل صالحان یا کیفر بنیادین جباران را ندارد. چگونه می‌توان کسی را که جان صدها بی‌گناه را ستانده، با مرگی ساده به سزای واقعی رساند؛ پاسخ تام این جنایت‌ها تنها در محکمه عدل الهی در قیامت داده می‌شود. تاریخ آکنده از هجوم طغیانگران به مقدسات است؛ بارها کعبه هتک حرمت شد و کلام وحی به آتش کشیده شد، بدون آنکه عذابی صاعقه‌وار فرود آید. ماجرای اصحاب فیل استثنا بود، نه قانون فراگیر؛ چراکه قرآن درباره پیامبران پیشین می‌فرماید: «وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (آل‌عمران:۱۱۲). شهادت ائمه اطهار علیهم‌السلام گواهی است که خدا نخواسته تقابل حق و باطل با معجزات مداوم رقم بخورد، بلکه انسان‌ها در بستر ابتلائات اراده خود را محک بزنند.

آنچه سبب تردید می‌شود، بی‌اطلاعی از سنت‌هایی مانند املاء و استدراج است. خدا بر پایه حکمت به ستمگران مهلت می‌دهد تا بار گناهانشان افزوده شود و نقاب از چهره‌شان بیفتد، چنان‌که قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ». (آل عمران:۱۷۸) طغیان فرعون دهه‌ها کشید تا گرداب نیل بر سرش آوار شد؛ پس مهلت خدا نشان خشنودی یا فراموشی نیست، بلکه تدبیری حکیمانه برای فرارسیدن سرآمد محتوم است. ما به دلیل عمر کوتاه شتاب‌زده قضاوت می‌کنیم، در حالی که هر رخداد در نظام تکوین زمان‌بندی دقیق دارد. صبر خدا از تسلط بی‌پایان او بر هستی است؛ هیچ ستمگری از دایره حکومت او نمی‌گریزد. آنچه در ظاهر قدرت‌نمایی طاغوت است، در باطن فرو رفتن قدم‌به‌قدم در ورطه هلاکت است، حتی اگر پایانش در بستر بیماری و دور از چشم همگان رقم بخورد.

اما برخی با برداشت نادرست گمان می‌کنند اگر خدا اراده نابودی ظالم را ندارد، جامعه نیز باید سکوت کند؛ این نگاه توجیه تنبلی و فرار از جهاد است. خدا انسان را صاحب عقل و توان آفرید و وظیفه رویارویی با فساد را بر دوش خود او نهاد. اصل بنیادین قرآن این است که «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» (رعد:۱۱)؛ پس ریشه دوام ظلم، نه اراده خدا، بلکه ضعف و تسلیم‌پذیری جوامعی است که بهای استقلال را نمی‌پردازند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه با شکیبایی پایه‌های توحید را محکم ساخت، اما در مدینه با اجتماع قواصف‌آرایی مقتدرانه کرد. مرز صبر مؤمنانه و رخوت همین‌جاست؛ صبر یعنی به میدان آوردن همه امکانات و تکیه بر یاری حق، نه نشستن در عزلت.

هنگامی که انسان در غرور و سرمستی از قدرت فرو می‌رود، فطرت را از دست می‌دهد و جان هزاران بی‌گناه در نگاهش بی‌ارزش می‌شود؛ این روحیه فرعونی محصول دوری از بندگی حق است. اما خطرناک‌تر از درنده‌خویی مستکبران، بی‌تفاوتی جوامعی است که در برابر فجایع، کرختی پیشه کرده‌اند. راهبرد معارف الهی، تقویت آگاهی، ساماندهی ظرفیت‌های جمعی، افشاگری و مقاومت همه‌جانبه است. اگر جوامع بیدار شوند و هزینه مقابله را بپردازند، طومار جباران درهم می‌پیچد. در پایان، اگر هر بار که ظالمی بیداد کرد خدا مانع او شود، بساط امتحان و اختیار برچیده می‌شود؛ و اگر با هر بیماری و حادثه‌ای معجزه رخ دهد، نظام علی معلولی تعطیل می‌شود و آتش با رسیدن به چوب نباید شعله‌ور شود. پس مهلت ظالمان آزمون اراده انسان و مسئولیت تاریخی اوست؛ عدالت تام الهی در آخرت تحقق می‌یابد و وظیفه ما بیداری، مقاومت و فراهم کردن زمینه شکست ستمگران است.

طعم چای زعفرانی



در تاریخ اندیشه، معمولاً نام‌ها بر جلد کتاب‌ها می‌نشینند، اما زندگی‌هایی که امکان نوشته‌شدن آن کتاب‌ها را فراهم کرده‌اند، در حاشیه می‌مانند. تاریخ فلسفه، از آثار فیلسوفان سخن می‌گوید. تاریخ تفسیر، از دقت مفسران و تاریخ علم، از نظریه‌هایی که مرزهای معلومات را جابه‌جا کرده‌اند. بااین‌حال، کمتر می‌پرسیم که ذهن یک متفکر در چه مناسبات انسانی بالیده است و چه کسانی، بی‌آنکه نامشان بر صفحات آثار او بنشیند، در شکل‌گیری آن میراث سهم داشته‌اند. زندگی علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، از این منظر، دعوتی است به بازاندیشی در نسبت میان معرفت، محبت و عدالت در مناسبات خانوادگی.

وقتی از علامه نقل شده است که «هر چه کتاب نوشته‌ام، نصفش مال این خانم است»، با تعبیری واجد دلالتی عمیق روبه‌رو هستیم. دلالت بر اینکه محصول اندیشه، همیشه حاصل کار یک ذهن منفرد نیست، گاه نتیجه نوعی همکاری است که در آن، یکی قلم به دست می‌گیرد و دیگری شرایط تداوم قلم‌زدن را فراهم می‌کند.

پرواضح است که میان پدیدآوردن محتوای علمی و فراهم‌آوردن شرایط پایدار برای پدیدآمدن آن، تفاوت وجود دارد، اما این تفاوت به معنای بی‌اهمیتی نقش دوم نیست. هیچ اندیشه‌ای در خلأ اجتماعی تولید نمی‌شود، حتی خلوت‌ترین اتاق مطالعه نیز به شبکه‌ای از روابط، مسئولیت‌ها و حمایت‌های انسانی متکی است.

روایت سفر علامه و همسرشان به نجف، این مسئله را به واقعیتی تاریخی نزدیک می‌کند. بنا بر گزارش نقل‌شده از دخترشان، هنگامی که علامه برای ادامه تحصیل به نجف نیازمند سفر بود و هزینه آن را در اختیار نداشت، همسرشان جهیزیه خود را فروختند تا این مسیر علمی امکان‌پذیر شود.

طبق روایت دختر علامه، همسرشان در سال‌های اقامت در نجف با دشواری‌های فراوان زندگی و فقدان هشت فرزند پس از تولد مواجه شدند، درحالی‌که علامه بخش بزرگی از وقت خود را صرف تحصیل می‌کرد. اهمیت این گزارش در آن نیست که رنج را به فضیلتی الزام‌آور برای زنان تبدیل کنیم یا فداکاری یک همسر را وظیفه طبیعی او بشماریم. اتفاقاً خوانش اخلاقی دقیق باید پرسشی دشوارتر مطرح کند: جامعه علمی چه اندازه از هزینه‌های انسانی پشتوانه‌های خانوادگی خود آگاه است و چه اندازه از آن قدردانی می‌کند؟

بنابر روایت‌های نقل‌شده، ایشان خوبی‌های زندگی مشترک را به همسرشان نسبت می‌دادند، در کارهای خانه پیش‌قدم می‌شدند و هنگام ورود اعضای خانواده به اتاق، گاه تمام‌قد از جای خود برمی‌خاستند.

علامه، بنا بر گزارش دخترشان، حتی در واپسین سال‌های بیماری نیز برای آوردن چای از جای خود برمی‌خاستند و از اینکه به دخترشان دستور بدهد، پرهیز می‌کردند. همچنین گزارش شده است که هنگام بیماری همسرشان، مراقبت از او را بر بسیاری از فعالیت‌های معمول خود مقدم داشتند.

در همین توصیف، گریه‌های علامه پس از درگذشت همسرشان نیز معنایی فراتر از اندوه شخصی می‌یابد. در نقل آیت‌الله ابراهیم امینی، علامه علت تأثر خود را صفا، کدبانوگری و محبت‌های همسرشان می‌دانستند و توضیح می‌دادند که در طول زندگی مشترک، از رفتار ایشان رنجشی در دل نداشته‌اند. همچنین رفتن مکرر به مزار همسر و یادکردن از چای زعفرانی ایشان، در کنار گزارش‌هایی از تعطیل‌کردن کارها برای مراقبت از وی حکایت دارد.

این تصویر با یک آموزه قرآنی نیز قابل تأمل است: «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»؛ با همسران خود به شایستگی و نیکی معاشرت کنید (نساء: ۱۹). معروف در این آیه را می‌توان فراتر از ترک آزار و رعایت حداقل‌های حقوقی فهمید، یعنی ساختن مناسباتی که در آن، کرامت دیگری در رفتار روزانه به رسمیت شناخته شود. زندگی علامه و همسرشان، در روایت‌های موجود، نمونه‌ای از پیوند میان این اصل اخلاقی و واقعیت ملموس زندگی است.

کتاب‌ها را باید خواند، استدلال‌ها را نقد کرد و نظریه‌ها را سنجید، اما در کنار اینها، باید مناسباتی را نیز دید که امکان استمرار کار علمی را فراهم کرده‌اند. این نگاه نه ارزش اندیشه علامه را به زندگی خانوادگی تقلیل می‌دهد و نه همسر ایشان را صرفاً در نقش پشتیبان یک مرد بزرگ محصور می‌کند. برعکس، نشان می‌دهد که تولید معرفت و اخلاق زندگی، دو قلمرو بی‌ارتباط نیستند.

شاید در میان هزاران ویژگی علمی و معرفتی علامه طباطبایی، از ژرفای فلسفی المیزان تا ابتکارات معرفت‌شناختی ایشان در مواجهه با مکاتب فکری جدید، خصلتی که کمتر در کانون توجه قرار گرفته، همین نسبت میان اخلاق خانوادگی و تعالی علمی باشد. ما معمولاً بزرگان را در کتابخانه‌ها، حلقه‌های درس و میدان مناظره جست‌وجو می‌کنیم، حال آنکه بخشی از راز ماندگاری آنان را باید در مناسباتی جست که بیرون از این میدان‌ها جریان داشته است. اهمیت رفتار علامه طباطبایی با همسرشان نیز دقیقاً در همین نقطه آشکار می‌شود. هرچه انسان در قله‌های دانش بالاتر می‌رود، در تشخیص سهم کسانی که رسیدن به آن قله را برایش ممکن کرده‌اند، فروتن‌تر و دقیق‌تر می‌شود.



اعدام فقیر یا فقیر

برخی معتقدند اجرای مجازات‌هایی مانند قطع دست سارق یا اعدام، به فراهم بودن شرایطی چون رفاه عمومی، عدالت اجتماعی، امکان ازدواج و آزادی اعتراض وابسته است. بر این اساس، وضعیت اقتصادی و اجتماعی جامعه می‌تواند مانع اجرای چنین مجازات‌هایی شود. برای بررسی این دیدگاه، باید میان اعتبار یک حکم شرعی و شرایط اجرای آن تفاوت گذاشت. ممکن است اصل حکمی پذیرفته شده باشد، اما اجرای آن به ضوابطی وابسته باشد که بدون تحقق آنها، اجرای حکم امکان‌پذیر نباشد. بنابراین، پرسش اصلی این است که آیا رفاه و عدالت اجتماعی از شرایط اجرای حدود هستند یا وظایف حکومت‌اند و فقدان آنها، به‌خودی‌خود مانع اجرای مجازات نمی‌شود.

۱. مبنای فقهی: آیا شرایط اجتماعی، اعتبار احکام را محدود می‌کند؟

احکام حدود در قرآن و روایات بیان شده‌اند؛ ازاین‌رو، بررسی شرایط اجرای آنها نیازمند مراجعه به منابع دینی و قواعد فقهی است. یکی از مباحث اصول فقه، «اطلاق و تقیید» است. به زبان ساده، اگر حکمی به‌صورت کلی بیان شود و محدودیتی برای آن ذکر نشده باشد، نمی‌توان بدون دلیل آن را به شرایط خاصی محدود کرد. برای مثال، اگر در یک حکم شرعی شرطی مانند برخورداری از رفاه یا زندگی در جامعه‌ای کاملاً عادلانه ذکر نشده باشد، نمی‌توان صرفاً بر اساس برداشت شخصی چنین شرطی به آن افزود.

گاهی گفته می‌شود آیات و روایات مربوط به حدود، تنها درباره جوامع برخوردار از رفاه و عدالت اجتماعی‌اند. در اصول فقه، اصطلاح «انصراف» برای حالتی به کار می‌رود که یک عبارت، به دلیل کاربرد رایج، ذهن را به معنایی خاص هدایت کند. بااین‌حال، برای اثبات اینکه ادله حدود فقط به جوامع ایده‌آل مربوط می‌شوند، باید دلیل معتبری بر این محدودیت وجود داشته باشد. مناسب‌تر بودن اجرای مجازات‌ها در جامعه‌ای عادلانه، به‌تنهایی برای اثبات چنین شرطی کافی نیست.

۲. شرایط اجتماعی و استثناهای اجرای حدود

فقر، قحطی یا وضعیت اضطراری گاهی اوقات بر اجرای مجازات اثر می‌گذارد اما باید میان وضعیت عمومی جامعه و شرایط خاص فرد تفاوت گذاشت. «اضطرار» هنگامی مطرح می‌شود که فرد برای حفظ جان یا جلوگیری از آسیبی جدی، ناچار به انجام کاری شود که در شرایط عادی ممنوع است. برای نمونه، ممکن است کسی برای زنده ماندن ناچار به خوردن غذایی شود که در حالت عادی خوردن آن حرام است. چنانکه در مورد اجرای حد سرقت نیز شرایط و نیازهای فرد مورد توجه قرار گرفته‌اند. اما از این مسئله نمی‌توان نتیجه گرفت که هر نوع فقر عمومی یا نابرابری اجتماعی، خودبه‌خود مانع اجرای حد است. قحطی شدید، فقر عمومی و اضطرار فردی مفاهیمی یکسان نیستند. بنابراین، باید بررسی شود که آیا وضعیت شخص با ضوابط فقهی اضطرار یا دیگر استثناهای معتبر سازگار است یا خیر.

۳. نقش حکومت در تشخیص شرایط اجرا

بر فرض که می بایست شرایط اجتماعی در اجرای حدود لحاظ شود، پرسش مهمی که وجود دارد این است چه کسی صلاحیت تشخیص وجود شرایط لازم برای اجرای حدود را دارد؟ براساس آموزه های دینی و دیدگاه بسیاری از فقها اجرای حدود از اختیارات فقیه جامع‌الشرایط است بنابراین تصمیم‌گیری درباره وجود یا عدم وجود شرایط اجرای حدود نباید به برداشت شخصی افراد یا گروه‌ها واگذار شود بلکه بر اساس ضوابط و ملاک های فقهی که فقیه جامع الشرایط آگاه به آن است.

۴. عدالت اجتماعی و اجرای قانون

یکی از نقدهای مطرح در مورد اجرای مجازات‌هایی چون اعدام یا حد سرقت این است که فقر، تبعیض و محرومیت می‌توانند در شکل‌گیری جرم نقش داشته باشند. بر این اساس، اگر حکومت در فراهم کردن شرایط زندگی عادلانه کوتاهی کرده باشد، رسیدگی به جرم نباید زمینه‌های اجتماعی آن را نادیده بگیرد. در پاسخ به این نقد باید گفت که حکومت دو وظیفه مهم دارد: فراهم کردن شرایط زندگی عادلانه و مقابله با فقر و تبعیض؛ و رسیدگی به جرائم در چارچوب قانون. این دو وظیفه لزوماً در برابر یکدیگر قرار ندارند. در نتیجه، مسئله اصلی انتخاب میان عدالت اجتماعی و اجرای قانون نیست؛ بلکه چگونگی تحقق هم‌زمان این دو، با رعایت حقوق افراد و ضوابط شرعی و قانونی است.



دو جریان، یک انتخاب

ما دو نگاه متفاوت به هستی و انسان داریم. یک نگاه، انسان را بنده خدا می‌داند و تابع حق که آزادی و عزتش در گرو بندگی اوست؛ نگاه دیگر، انسان را موجودی می‌بیند که باید در چارچوب منافع مادی و قدرت‌های حاکم بر جهان تعریف شود. از این رو، این تقابل نه مقطعی و نه تصادفی است، بلکه نزاعی جدی، دائمی و نفس‌گیر است که تا زمانی که این دو نگاه وجود دارند، ادامه خواهد یافت.

ضرورت تعیین موضع: در چنین شرایطی، بی‌طرفی ممکن نیست. سکوت در برابر این دو جریان، خود انتخاب جریان دوم است. هر انسانی باید از خود بپرسد: با کی هستم و تا کجا هستم؟ آیا حاضر هستم برای عزت و شرافت، هزینه بپردازم، یا ترجیح می‌دهم با سازش و تسلیم، آسایش ظاهری به دست آورم؟

پاسخ به این پرسش، سرنوشت فردی و جمعی ما را رقم می‌زند. تاریخ نشان داده است که جریان اول، هرچند در کوتاه‌مدت سختی‌ها و فشارهای فراوانی را متحمل می‌شود، اما در بلندمدت پیروز میدان است، زیرا بر حق و عدل استوار است. همواره خون بر شمشیر و حسینی‌ها بر یزیدی‌ها پیروز هستند. جریان دوم، هرچند در ظاهر آرام و بی‌دردسر به نظر می‌رسد، اما در نهایت به ذلت و وابستگی می‌انجامد.

از نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی، جامعه ایران صحنه تقابل دو جریان عمیق و ریشه‌دار بوده است؛ تقابلی که هرچند گاه به آرامی و گاه به شدت بروز کرده، اما هرگز از متن واقعیت این سرزمین غایب نبوده است. شناخت این دو جریان و تعیین موضع در برابر آنها، نه یک انتخاب ساده سیاسی، بلکه تصمیمی وجودی و سرنوشت‌ساز است.

جریان نخست: محوریت حق، بندگی خدا و زندگی عزتمندانه

جریان اول، جریانی است که ریشه در باورهای دینی و آرمان‌های الهی دارد. این جریان، بندگی خدا را بر همه تعلقات دنیایی مقدم می‌دارد و پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام را نه شعار، بلکه برنامه زندگی می‌داند. برای این جریان، عزت نفس و شرافت انسانی بالاتر از رفاه و آسایش است. تاریخ چهل و پنج ساله اخیر گواهی می‌دهد که این جریان از دوران سلسله پهلوی تا استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل، در میدان مبارزه با ظلم حاضر بوده است.

این جریان بهای سنگینی پرداخته است: جان‌های عزیز، آبروها، مال و دارایی، تحمل گرمای سوزان و سرمای استخوان‌سوز، تشنگی و گرسنگی، آوارگی، گرانی، جنگ تحمیلی هشت ساله و ترورهای کور. همه اینها را تحمل کرده تا شرافتمندانه زندگی کند و سر تعظیم در برابر هیچ قدرتی فرود نیاورد. این همان راهی است که امام حسین علیه‌السلام ترسیم کرد: «هیهات منا الذلة». این گروه حدود هشت ماه است مبعوث شده و هر شب میادین و خیابانها را در سرما و گرما با همه مشکلات پر کرده است. امروز در دنیا فطرتهای پاکی بیدار شده و برای دفاع از غزه و مظلومان قیام کرده اند از قلب آمریکا و کانادا و اروپا گرفته تا آفریقا و آسیای دور. این گروه در واقع از منافع دنیوی خود برای پیروی از حق می گذرند.

تاریخ نشان داده است که جریان اول، هرچند در کوتاه مدت سختی‌ها و فشارهای فراوانی را متحمل می‌شود، اما در بلندمدت پیروز میدان است، زیرا بر حق و عدل استوار است. همواره خون بر شمشیر و حسینی‌ها بر یزیدی‌ها پیروز هستند. جریان دوم، هرچند در ظاهر آرام و بی‌دردسر به نظر می‌رسد، اما در نهایت به ذلت و وابستگی می‌انجامد.

جریان دوم: محوریت منافع، دین در حاشیه دنیا

در برابر این جریان، جریانی وجود دارد که دین و دیانت را تنها در حد ظاهر و شعار می‌پذیرد. معیار این جریان آن است که دین تا زمانی مقبول است که به دنیا، مال، جان، آبرو و رفاه ضرری نزند. اگر جایی میان منافع دنیایی و دستور الهی تضاد پیش آید، منافع دنیایی مقدم می‌شود و حتی خلاف شرع نیز توجیه می‌گردد.

این جریان به دنبال سازش با قدرت‌های سلطه‌گر است؛ با پهلوی در گذشته و با آمریکا و دیگران در امروز. منطق حاکم بر آن، بقا در هر شرایطی است، حتی اگر این بقا به قیمت دریوزگی در خانه دشمن تمام شود. این جریان، پایبندی کامل به دستورات الهی را در زمانه ما نه ممکن می‌داند و نه لازم، و در برابر قدرت‌های بزرگ جهانی مقهور و تسلیم است.

بیایید صادقانه بپرسیم: ما در کدام مسیر گام برمی‌داریم؟ آیا آماده‌ایم همچون گذشتگانمان، بهای عزت را بپردازیم، یا ترجیح می‌دهیم در سایه سازش، زندگی کنیم؟ انتخاب با ماست، اما بدانیم که هر انتخاب، بهایی دارد و تاریخ و محکمه الهی، قاضی نهایی است.



برای خوب زیستن

انسان امروز بیش از هر زمان دیگری از آزادی سخن می‌گوید. تبلیغات، شبکه‌های اجتماعی و صنایع مصرفی، رهایی را در بی‌قیدی، خودنمایی و شکستن قالب‌ها معرفی می‌کنند. اما تجربه زیسته و شواهد جامعه‌شناختی نشان می‌دهد بسیاری از کسانی که به ظاهر «آزاد»اند، عمیق‌ترین شکل اسارت را تجربه می‌کنند: اسارت در بند نگاه دیگران، رقابت بی‌پایان برای دیده‌شدن و مصرف بی‌وقفه برای جلب توجه. در این میان، یکی از مسیرهای کم‌شناخته اما اثرگذار رهایی، «پوشش کافی و مناسب» است؛ نه به‌عنوان محدودیت، بلکه به‌عنوان سپری که انسان را از وابستگی به تأیید دیگران آزاد می‌کند.

۱. توهم آزادی در فرهنگ نمایش؛ جامعه‌شناسان از پدیده‌ای با عنوان «جامعه نمایش» و «سرمایه‌داری توجه» یاد می‌کنند. در این فضا، ارزش فرد تا حد زیادی به میزان دیده‌شدن او گره می‌خورد. نتیجه، رقابتی فرساینده است: هرکس می‌کوشد با ظاهر، آرایش، لباس و بدن خود توجه بیشتری جلب کند. این رقابت، به گفته اریک فروم، نوعی «داشتن» به‌جای «بودن» است؛ انسان به کالایی تبدیل می‌شود که باید دائماً بازاریابی شود. چنین وضعیتی، نه آزادی، که شکل مدرنی از بردگی روانی است.

۲. پوشش به‌مثابه مرز و سپر روانی؛ روان‌شناسی مرزها می‌آموزد که سلامت روان هر فرد به توانایی او در تعیین حد و مرز میان «خود» و «دیگری» وابسته است. پوشش مناسب، یکی از عینی‌ترین و روزمره‌ترین مرزهای شخصی است. این مرز، بدن را از تبدیل‌شدن به «کالای نمایشی» حفظ می‌کند و به فرد اجازه می‌دهد هویت خود را بر پایه توانمندی، اندیشه و شخصیت بنا کند، نه بر پایه جذابیت ظاهری. کسی که ارزش خود را از درون می‌سازد، نیازمند تأیید مداوم دیگران نیست و همین، آغاز آزادی است.

۳. رهایی از نگاه آلوده و طمع هوس‌رانان؛ هر جامعه‌ای هنجارهایی برای تنظیم روابط میان افراد دارد. بی‌توجهی به پوشش، در بسیاری از موارد، فضای تعامل را به سمت نگاه ابزاری به بدن سوق می‌دهد. نگاه ابزاری، هم به زن و هم به مرد آسیب می‌زند: یکی را به شیء تبدیل می‌کند و دیگری را به مصرف‌کننده‌ای هوس‌محور. پوشش کافی و مناسب، با کاهش زمینه‌های نگاه آلوده و طمع هوس‌رانان، فضایی امن‌تر برای حضور اجتماعی فراهم می‌کند. این امنیت، مقدمه آزادی واقعی است؛ زیرا انسان تنها در فضای امن می‌تواند رشد کند، بیاموزد و نقش اجتماعی خود را ایفا کند.

۴. پوشش و کاهش هزینه‌های روانی و اقتصادی؛ صنعت مد و زیبایی، سالانه میلیاردها دلار از ناامنی جسمی و روانی زنان و مردان درآمد کسب می‌کند. تبلیغات القا می‌کند که «کافی نیستی» و باید دائماً خود را بازسازی کنی. نتیجه، هزینه‌های سنگین مالی، اضطراب مزمن، اختلالات خوردن و افسردگی است. پژوهش‌ها نشان می‌دهند زنانی که خود را از فشار خودآرایی افراطی رها می‌کنند، زمان، انرژی و سرمایه بیشتری برای آموزش، مهارت‌آموزی و روابط معنادار صرف می‌کنند. پوشش مناسب، در این معنا، نه هزینه، بلکه صرفه‌جویی در منابع زندگی است.

پوشش به‌مثابه مرز و سپر روانی؛ روان‌شناسی مرزها می‌آموزد که سلامت روان هر فرد به توانایی او در تعیین حد و مرز میان «خود» و «دیگری» وابسته است. پوشش مناسب، یکی از عینی‌ترین و روزمره‌ترین مرزهای شخصی است. این مرز، بدن را از تبدیل‌شدن به «کالای نمایشی» حفظ می‌کند و به فرد اجازه می‌دهد هویت خود را بر پایه توانمندی، اندیشه و شخصیت بنا کند، نه بر پایه جذابیت ظاهری. کسی که ارزش خود را از درون می‌سازد، نیازمند تأیید مداوم دیگران نیست و همین، آغاز آزادی است.

۵. آزادی درون‌زاد، نه تحمیلی؛ نکته مهم این است که پوشش آزادکننده باید برخاسته از انتخاب آگاهانه و باور درونی باشد، نه اجبار بیرونی. هر تحمیلی، حتی با هدف خیر، می‌تواند به ابزار جدید اسارت تبدیل شود. بنابراین، گفت‌وگوی فرهنگی و آموزشی باید جایگزین فشار و تنش شود. هدف، ساختن جامعه‌ای است که در آن فرد خود ارزش پوشش را درک کند و آن را به‌عنوان مسیر رشد، نه محدودیت، بپذیرد. در چنین جامعه‌ای، پوشش به تعبیری، «آزادی از وابستگی به تأیید دیگران» است.

۶. پیامدهای اجتماعی پوشش متعادل؛ جامعه‌ای که در آن پوشش، متعادل و مبتنی بر احترام متقابل باشد، چند ویژگی پیدا می‌کند: کاهش چشم‌چرانی و آزار خیابانی، افزایش اعتماد و امنیت در فضاهای عمومی، کاهش رقابت‌های فرساینده میان زنان، و تقویت روابطی که بر پایه شخصیت و توانمندی شکل می‌گیرند. این پیامدها، هم به نفع زنان و هم به نفع مردان است؛ زیرا آزادی واقعی، پروژه مشترک کل جامعه است، نه گروهی خاص.

آزادی، نبود محدودیت نیست؛ توانایی زیستن بر پایه ارزش‌های درونی و رها از بردگی نگاه دیگران است. پوشش مناسب، اگر با آگاهی و انتخاب همراه باشد، می‌تواند یکی از مسیرهای رسیدن به این آزادی باشد: رهایی از رقابت بی‌پایان، رهایی از هزینه‌های فرساینده خودآرایی، و رهایی از نگاه ابزاری. جامعه‌ای که این معنا را درک کند، به‌جای جنگیدن بر سر ظاهر، انرژی خود را صرف علم، اخلاق، هنر و آبادانی خواهد کرد. آن روز، آزادی دیگر شعار نیست؛ تجربه‌ای زیسته است.

لاک شیطان



آن شب که آخرین پیامبر خدا چشم به جهان گشود، ابلیس فریادی کشید و همه شیاطین گرد او جمع شدند. پرسیدند: چه حادثه‌ای تو را این‌گونه بی‌تاب کرده است؟ گفت: وای بر شما! امشب آسمان و زمین دگرگون شده است. حادثه‌ای بزرگ رخ داده که از زمان عروج عیسی علیه‌السلام تاکنون مانند آن روی نداده. در همه جهان پراکنده شوید و بجویید. رفتند و بازگشتند و گفتند چیزی تازه نیافته‌اند. ابلیس خود به مکه رفت. جبرئیل او را نهیب زد: بازگرد، خدا تو را لعنت کند. ابلیس پرسید: ای جبرئیل! امشب چه اتفاقی افتاده است؟ جبرئیل گفت: محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله چشم به جهان گشوده است. پرسید: آیا من می توانم بر او سلطه داشته باشم؟ گفت: نه، هرگز. پرسید: آیا در مردمان پس از او راه نفوذی دارم؟ گفت: آری. ابلیس گفت: به همین اندازه خشنود شدم. شیطان از خودِ پیامبر ناامید شد، اما از مردم زمان او هرگز. او منتظر فرصت ماند.

حضرت زهرا علیهاالسلام در خطبه فدکیه، آن فرصت را با دقتی شگفت توصیف می‌کند «أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ» شیطان سرش را از لاک خود بیرون آورد. مَغرَز یعنی جای فرو رفتن؛ همان پناهگاهی که لاک‌پشت در آن پنهان می‌شود. تا وقتی خطر هست، در لاک خود می‌ماند؛ اما وقتی خطر دور شد، آهسته سر بیرون می‌آورد، اطراف را می‌پاید و اگر راه را باز ببیند، بیرون می‌خزد.

حضرت می‌فرماید: تا پیغمبر زنده بود، شیطان در لاک خود مانده بود و جرئت بیرون آمدن نداشت؛ اما وقتی پیغمبر از دنیا رفت، شیطان سر بیرون آورد، شما را صدا زد و دید که پاسخ می‌دهید «فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ لِهُتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ» وقتی مردم آن عصر با این ندای شیطان پاسخ دادند اتفاقات سخت و ناگواری چون سقیفه و فدک و کوچه بنی هاشم رقم خورد که برای همیشه تاریخ، جهت انسانیت تغییر یافت اما این پایان ماجرا نبود چراکه قرنها بعد وقتی انقلابی علیه ظلم و استکبار پاگرفت، باز شیطان با کمک و همراهی مردمانی عافیت طلب و منفعت جو علیه این انقلاب وارد میدان شد.

امام خمینی رحمه‌الله، نامی ماندگار بر مخالف این انقلاب یعنی آمریکا نهاد: «شیطان بزرگ». انتخاب این لقب برای آمریکا صرفاً یک شعار سیاسی نبود؛ داوری ای بود درباره کشوری که خود را نماد آزادی می‌نامد، اما همان منطقی را دنبال می‌کند که ابلیس در بیرون مکه در انتظارش بود. او هرگاه فرصت بیابد سر خود را از لاک بیرون می‌آورد و هر جنایت و ظلمی را که بخواهد انجام می‌دهد؛ هزاران هزار جنایت در دنیا، صدها جنگ و تخریب های گسترده علیه ملتها و بی شمار فساد و تباهی علیه انسان ها همه محصول سربرآوردن آمریکا از لاک شیطانی خود است.

فرود آمدن صدها بمب بر سر صدها هزار زن وکودک در غزه، پرپر شدن ۱۶۸ کودک معصوم در مدرسه شجره طیبه میناب، در یک لحظه و در کلاس درس، همه با موشک ها و بمب هایی است که از انبارهای همین شیطان بزرگ می‌آیند. هرزگی و خباثتی که در جزیره اپستین علیه کودکان و زنان رقم می خورد، محصول شهوترانی و هوسبازی شبکه‌ای فاسد از مدیران و سیاستمداران آمریکایی و غربی است.

بخش تلخ‌تر ماجرا آن است که پس از گذشت این همه سال و دیدن این همه جنایت علیه بشریت توسط شیطان بزرگ، دولت‌ها و خصوصاً حکمرانان کشورهای اسلامی نه تنها از ظرفیت سیاسی و اقتصادی خود برای مقابله با شیطان بزرگ و پایان‌دادن به رنج بشریت استفاده نمی‌کنند بلکه عادی‌سازی روابط، همکاری‌های راهبردی و ملاحظات منفعت‌طلبانه را در اولویت فعالیت های خود قرار داده اند. چرا که در دوره و زمانه ای هستیم که به تعبیر حضرت زهرا علیهاالسلام «جُثَّتُهُمْ جُثَّةُ الْآدَمِيِّينَ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِين» پیکرشان پیکر آدمیان است و دل‌هایشان دل‌های شیاطین.

شبهات
شبهه شناسی | شبهه پاسخی | شبهه پژوهی
ماهنامه پویش مطالعاتی دانش جویان و طلاب جوان / صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)
شماره مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۹۲۲۲۱
مدیر مسئول: محمد باقر پورامینی / سردبیر: حمید کریمی
مدیر اجرایی: نیما خوارزمی / همکاران: سجاد انجم شعاع، سید جواد حسینی، نصرالله درویشی
حمید کریمی، علی مجتبی زاده، هادی محبی / چاپ: نینوا قم
کانال ایتا: @shobahat_mag
سایت: www.Shobhe.pasokh.org
pasokh.org | spasokh.com | wikipasokh.com | pasokh.tv | shobhepajouhi.ir